

## وحدت وجود از دیدگاه امام خمینی (س)

فرشته ندوی ایبانه<sup>۱</sup>

**چکیده:** درون مایه این مقاله، پرداختن به ابعاد مختلف یکی از زیربنایی‌ترین مباحث عرفانی یعنی وحدت وجود است. ابن عربی، پدر عرفان اسلامی، در اکثر آثار خود به بررسی این مسأله پرداخته و شارحان **فصوص الحکم** خود را شارحینی بر این مسأله نموده است. وحدت وجود دارای مبانی مختلفی است که می‌توان تبیین و تفسیر آنها را هم در **فصوص الحکم** ابن عربی و هم در تعلقه امام خمینی (س) بر آن جستجو کرد. نویسنده سعی می‌کند به ایضاح مبانی دوازده‌گانه وحدت وجود بپردازد و در سر تا سر مقاله می‌کوشد تا تحشیه و پاورقیهای امام خمینی (س) بر متن **فصوص الحکم** در باب تفسیر وحدت وجود را بیان و مواد آن فقید را روشن نماید.

**کلیدواژه:** وحدت وجود، ابن عربی، فصوص الحکم.

وحدت وجود زیر بنای بسیاری از مباحث عرفانی است. از این رو عرفا بیش از هر موضوع دیگری به طرح آن پرداخته‌اند. ابن عربی، پدر عرفان اسلامی، در اکثر آثار خود این مطلب را عنوان داشته و شارحین و مفسرین آرای وی به تفصیل در این باره سخن گفته‌اند. حضرت امام

---

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا.

خمینی نیز در تعلیق خود بر فصوص الحکم ابن عربی به شرح این نکته عمیق عرفانی پرداخته‌اند. پیش از طرح آرای حضرت امام، در تبیین مسأله وحدت وجود، مبانی وحدت وجود به عنوان مقدمه‌ای در بیان مطلب ذکر می‌گردد.

### مبانی وحدت وجود:

- ۱- حقیقت وجود اصل است.
  - ۲- وجود، منشاء جمیع آثار است.
  - ۳- وجود، بالذات طارد عدم است.
  - ۴- وجود، خیر محض است.
  - ۵- وجود، واحد به وحدت شخصی و ذاتی است و نه به وحدت سنخی و عددی.
  - ۶- وجود، از تمام شروط حتی شرط اطلاق، لا بشرط است.
  - ۷- وجود، از تمام قیود حتی قید اطلاق، مطلق است.
  - ۸- وجود، واحد است پس موجود هم که قائم به آن است نیز واحد است.
  - ۹- حقیقت وجود و موجود به معنای مذکور، عبارت است از وجود حق تعالی که صرف الوجود، واجب الوجود، خیر محض، لا بشرط، و مطلق از همه شروط و قیود، و منشاء تمام آثار است.
- از دیدگاه وحدت وجود، ذات حق بی‌نیاز مطلق است. «بی تجلیات اسماء و صفات حق موجودات عالم را وجودی نیست، و بی حقایق کلیه معقوله که در قدیم قدیم است و در حادث حادث، احکام اسماء و صفات حق را ظهوری نیست.
- ۱۰- هر فردی از افراد عالم، خواه در علم و خواه در عین، در وجود به وجود واجب الوجود نیازمند است و ذات الهیه من حیث هی غنی علی الاطلاق است. اما ظهور احکام اسماء و صفات به اعیان موجودات بستگی دارد.

به تعبیر شاه نعمت‌الله ولی:

با عیان می‌نماید رو به ما اسماء بدان نیکو و گر آینه باشد که بنماید به ما آن رو

بذات اما غنی باشد به ما باشد ظهور او عجب بنگر که آن یکتا به اسماء می‌نماید رو

۱۱- به تعبیر عرفا، حقیقت وجود مانند نقطه‌ای است و دایره‌ای که از حرکت آن پیدا می‌شود نمودار مظاهر وجود است که اگرچه به ظاهر نمودی دارد ولی در حقیقت این نمود اعتباری است. همچنین است الف و سایر حروف که از نقطه پیدا می‌شود وجودشان اعتباری است.

نقطه در دایره نمود و نبود	بلکه آن نقطه دایره پیمود
نقطه در دور دایره شد	نزد آن کس که دایره پیمود
همه عالم خیال او گفتم	باز دیدم خیال او او بود
ما خیالیم و در حقیقت او	جز یکی در کون دیگر کو
هر که اسرار ما نکو دریافت	عارفی کاملی بود نیکو

۱۲- به تعبیر ابن عربی: «انما الکون خیال و هو حق فی الحقیقه و الذی یفهم هذا، حاز اسرار الطریقه».

حضرت خیال یکی از حضرات خمس و مرتبه‌ای از مراتب وجود است که به اعتبار ظلیت خیال، و به اعتبار حقیقت عین وجود است.

### بیانات ابن عربی در وحدت وجود

ابن عربی در بخشهای مختلف *فصوص الحکم* در تبیین رابطه میان حق و خلق به بیان اصل وحدت وجود پرداخته است. از جمله بیانات آن حضرت در این خصوص است:

۱- «لم یلد... «و لم یولد»... «و لم یکن له کفواً احد» کذلک.

۲- «و ما خلق تراه العین الا عینه حق». ای لیس کل خلق فی الوجود تشاهده العین، إلا عینه و ذاته عین الحق الظاهر فی تلك الصورة، فالحق هو المشهود و الخلق موهوم. لذلك یسمى به: فلان «الخلق» فی اللغة: الإفک و التقدير [آشتیانی: ۷۱۵].

- ٣- و لولا سريان الحق في الموجودات و الظهور فيها بالصورة ما كان للعالم وجود [أشتياني: ١٣٧٥]:  
[٤٠٣].
- ٤- و على الحقيقه ما ثم الا حقيقه واحده تقبل جميع هذا النسب و الاضافات التى تكفى عنها  
بالاسماء الالهيه.
- ٥- و ليس الا العين الذى هو الذات [أشتياني: ٥٥١].
- ٦- فالوجودات كلها كلمات الله التى لاتنفد، فانها عن «كن»، و «كن» كلمة الله [أشتياني: ٨٦٩].
- ٧- فهو السارى فى مسماء المخلوقات و المبدعات... و لو لم يكن الامر كذلك ما صح الوجود ...  
فهو العين الوجود. اى، فالحق عين الوجود المحض لاغيره [أشتياني: ٧٣٣].
- ٨- ان حقيقة الوجود لا يعقل فى مقابلها الا العدم البحت، اى ليس ورائها إلا العدم [أشتياني: ٣٥].
- ٩- و الاعيان ما شمت رايحة الوجود بعد. و ليس وجود فى الخارج الا وجود الحق متبلساً بصور  
احوال الممكنات [أشتياني: ٥ و ٤ و ٦٧].
- ١٠- فالعالم متوهم، ماله وجود حقيقى. لان الوجود الحقيقى هو الحق، الاضافى عائد اليه. فليس  
للعالم وجود مغائر بالحقيقة لوجود الحق، فهو أمر متوهم وجوده [أشتياني: ٦٩٨].
- ١١- «و الوجود الحق» اى، الوجود المتحقق الثابت فى ذاته. «نما هو الله خاصة من حيث ذاته و  
عينه، لا من حيث اسمائه» [أشتياني: ٧٠٢].
- ١٢- ان الوجود من حيث هو هو، هو الله؛ و الوجود الذهنى و الخارجى و الاسمائى، الذى هو  
وجود الاعيان الثابتة ظلالة [أشتياني: ٧٠٢].
- ١٣- قل هو الله احد، من حيث عينه. الله الصمد من حيث استنادنا اليه فى وجودنا و جميع صفاتها.
- ١٤- جميع التعينات الوجودية راجعة الى عين الوجود. فلا يلزم احتياج حقيقة الوجود فى كونها فى  
الخارج الى غيرها و فى الحقيقة ليس فى الوجود غيره [أشتياني: ١٩].
- ١٥- ان وجود الممكن... من اعراض حقيقة الوجود، اى من تجلياتها و ظهوراتها و ظهور الشئ  
بما هو ظهور الشئ ليس بالشئ [أشتياني: ٣٧].

۱۶- الاعیان الممكنة باقیة علی أصلها من العدم غیر خارجه من الحضرة العلمية [آشتیانی: ۶۷۴].

### نتیجه بحث

به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان گفت که بر مبنای نظر عرفا و محققان از حکما، وحدت حقیقت وجود وحدت اطلاقی است که با وحدت شخصی مساوق است و از این رو نمی‌توان گفت که این حقیقت اطلاقی به اعتبار عدم تقید و بشرط لا بودن از تعینات امکانیه، واجب است و مراتب دیگر ممکنند. اصل حقیقت وجود باید اوسع از واجب و ممکن باشد. از اینرو مقام غیب الغیوب منزله از اطلاق و تقیید است و در اشیاء سریان ندارد. غیب محض و مجهول مطلق است. مراد از سریان، ظهور آن [آشتیانی: ۲۶۲] حقیقت است یا بذاته که وجوب است و یا در مظاهر ممکنات که امکان است. به تعبیر عرفا، «حقیقه الوجود هو الحق و المطلق فعله و المقید اثره». پس در عرف عرفا حقیقت وجود واحد شخصی است و تفاوت و تشکیک در درجات آن نمی‌باشد و تفاوت در ظهور و شئون آن است. احدیت و واحدیت ناشی از تجلی اصل وجود (غیب مغیب) است.

**توضیح مطلب اینکه:** در دار وجود تنها یک وجود و حقیقت است و آن وجود حق است «لا وجود و لا موجود الا الله». این حقیقت بحت و این وجود واحد دارای شئون و اطوار، تجلیات و تعینات و ظهوراتی است که در موطن علم به صورت اسماء و اعیان ثابت و در مرحله ذهن به وجود ذهنی و در عالم خارج در مظاهر وجودات خارجی تجلی می‌کند. کثرت نتیجه این تجلی و ظهور و تعین است. پس هم حق است و هم خلق. هم وحدت است و هم کثرت. وجود حق ذات وجود است و وجود ممکنات تجلیات و ظهورات. ظاهر واحد است و مظاهر کثیر. این کثرت اعتباری محض و موهوم نیست تا تمایز میان حق و خلق، ظاهر و مظاهر، از میان برود و اتحاد و حلول، الحاد و کفر پیش آید و به تعطیل شرایع و احکام الهی انجامد، بلکه این کثرت به راستی واقع و در مرتبه خود محقق است. ذات حق به مرتبه خلق تدانی و تنزل نکرده است و با خلق وحدت نیافته و عین آن نگشته است؛ بلکه حق، حق است

و خلق، خلق؛ و میان آنها تمایز است. اگر این حق نبود، ظل و سایه آن پیدا نمی‌شد و اگر آن ذات وحدانی نبود این کثرت آشکار نمی‌شد.

در عرفان ابن عربی گاه خلق و حق عین هم شناخته می‌شود و گاه غیر هم. آنجا که عین هم است مقصود از حق، «حق مخلوق» به و آنجا که متمایز از هم است مقصود از حق، ذات احدیت حق است که متعالی و منزله از خلق است. به این تعبیر، حقیقت وجود واحد است و حق و خلق دو وجه یک حقیقت واحد هستند که اگر از جهت وحدت به آن نگاه کنی حق و اگر از جهت کثرت به آن بنگری خلق است. یعنی حق به اعتبار ظهورش در صور اعیان و قبول احکام آنها، خلق است؛ اما به اعتبار احدیت ذاتی در حضرت احدیت و به اعتبار اسماء اولی (اسمای ذاتی که ائمه اسمائند) در حضرت الهیه، متعالی از خلق است. «الله» و آفریدگار جهان است. پس ذات حق در مرتبه ذات و حضرت احدیت از هر گونه کثرتی منزله است و در مرتبه الوهیت که مرتبه جمع اسماء است «الله»، و در مرتبه کثرت که مرتبه «فرق» و ظهور حق به حسب مظاهر اسماء و صفات است، خلق نامیده می‌شود.

خلاصه سخن آنکه: حق فی حد ذاته وجود مطلق، وجود صرف و خالص و بحت است که مطلق از همه قیود و لا بشرط از جمیع شروط است، حتی از قید و شرط اطلاق. منزله از همه اعتبارات و اضافات حتی اعتبار علیت است، از عالم یعنی تمام مخلوقات متعال است [ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۲: ۷۶ - ۷۷].

حق به این معنی برتر از خیال و وهم و اندیشه ماست و در نتیجه شناخت آن ناممکن است و او را با عالم مشابَهت و مناسبتی نیست. «فالحق حق و الانسان انسان و العالم عالم» [ابن عربی، فتوحات مکیه باب ۳۶۷].

«فانه الرب و نحن العبيد فنبتغى بالشكر منه المزيد» «فنحن بالحق كما هو بنا فانه المولى و نحن العبيد» [ابن عربی فتوحات مکیه باب ۵۵۸].

او در مرتبه ذات حق متجلی، حق مخلوق به، وجود عام منبسط، ظاهرالحق، نفس‌الرحمن، اصل جوهر، فلک حیات، هباء و عماء، و حق وجودی نامیده شده است. به تعبیر ابن عربی، خداوند هر مخلوقی را در عماء آفرید که آن نفس‌الرحمن و قابل همه ما سوی الله است و

حق مخلوق<sup>۲</sup> به است که به صورت هر مقاله و عقیده‌ای ظهور می‌کند. گاه به حق به این معنی هم حق مطلق اطلاق می‌شود که باعث اشتباه برخی شده است.

ابن عربی و شاگردش صدرالدین قونوی و اتباع ایشان اغلب وجود مطلق را به وجود منبسط اطلاق کرده‌اند. حق<sup>۳</sup> متجلی، برخلاف حق فی ذاته، ظاهر در همه مظاهر و مرادف با خلق و متصف به اوصاف آن، بلکه عین اشیاست. عباراتی نظیر «سبحان من اظهر الاشیا و هو عینها» [ابن عربی فتوحات باب ۲۵۵] به این معنی آورده شده است.

### وحدت وجود در فصوص الحکم

دیدگاه امام خمینی<sup>(س)</sup> در مسأله وحدت وجود در ضمن شرح ایشان بر فصوص الحکم ابن عربی آورده شده در جهت تبیین بیشتر مطلب به اشعاری از شاه نعمت الله ولی، شاعر عارف پارسی گوی ایرانی، بر شرح فصوص استناد می‌گردد. حضرت امام تعلیقه‌ای بر مقدمه قیصری بر فصوص الحکم دارد که بیانگر آرای ایشان در باب وحدت وجود است. پیش از پرداختن به اصل فصوص از این تعلیقه در بیان مطلب استعانت جوییم.

### حواشی امام خمینی<sup>(س)</sup> بر مقدمه قیصری

«اعلم، انه ليس اخذ حقيقة الوجود بشرط لا، او لا بشرط شيء، او غيرهما من الاعتبار الواردة عليها... فان الاعتبار والاخذ واللاحاظ وغيرها من امثالها من لواحق الماهيات والطبائع و لا يتمشى في حقيقة الوجود» [آشتیانی: ۱۵۵].

از دیدگاه ایشان این اصطلاحات در حقیقت وجود راه ندارد. بلکه بر اساس اصطلاح اهل الله، که جز نتیجه مشاهدات و تجلیات وارده بر قلب ایشان نیست، باید گفت که: وجود یا تجلی به تجلی غیبی و احدی است که همه اسماء و صفات مستهلک در آنند که این تجلی به

اسم مستأثر است که حرف ۷۳ از اسم اعظم است و آن مقام بشرط لائیت است که در این مقام برای آن اسمی است جز آنکه این اسم مستأثر در علم غیب اوست و این تجلی همان تجلی غیبی احدی با وجهه غیبی اقدسیت است. اما ذات از آن نظر که ذات است در آینه‌ای از آینه‌ها تجلی نکرده و هیچ سالکی از اهل الله و هیچ مشاهدی از اصحاب قلوب و اولیاء آن را مشاهده نخواهند کرد. پس آن غیبی است که اسم و رسمی و اشاره و طمع برای کسی در آن نیست: عنقا شکار کس نشود دام پس گیر.

اما تجلی به احدیت جمع جمیع حقائق اسماء و صفات، آن مقام اسم الله الاعظم است که رب انسان کاملی باشد. تجلی علمی به طریق کثرت اسمائیه جامع تمام کثرات اسمائیه است و آن مقام واحدیت است [آشتیانی: ۶ و ۱۵۵].

«ولکن جلال جمال ... بل الاسماء کلها فی الكل ... و الیه الاشارة فی قول الصادق<sup>(ع)</sup>» ما رأیت

شیئاً إلا و رأیت الله فیه» [آشتیانی: ۱۵۸].

«اما الاحدیة لیست فیها شوب الکثرة؛ و فی الاحدیة الذاتیة لیست صفة و لا موصوفاً...»

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست آنقدر هست که بانگ جرسی می‌آید»

[آشتیانی: ۳۰۵]

«فالخزائن لله و التصرف للخلیفه»... لایکون تصرف و متصرف و متصرف فیه الا من الله و لله و

فی الله... فبوجه الخزائن الله و التصرف للعبد و بوجه الخزائن و التصرف لله و بوجه للعبد و بوجه

عکس الاول تدبر [آشتیانی: ۳۰۵]. حضرت امام به حضرات خمس و مراتب هفتگانه تنزل و

تأویل [آشتیانی: ۳۱۰] اشاره دارند.

### فصّ حکمة الهیة فی کلمة آدمیة

در این فص ابن عربی به بیان عرفانی مسأله خلقت آدم پرداخته است. با توجه به بی‌نیازی خداوند از مخلوقات و نیازمندی همه به او، و با قبول این مطلب که از خداوند کار عبث و بیهوده سرنمی‌زند، حکمت خلقت چه بوده است؟ در پاسخ به این پرسش هر یک از مشربهای

فکری به یکی از صفات الهی استناد جسته‌اند. گروهی رحمت و گروهی دیگر جامعیت صفات حق و عدم منع فیض را مطرح نموده‌اند. عرفا عشق به تجلی و ظهور را عامل خلقت شمرده و به شرح آن پرداخته‌اند. ابن عربی، نیز به مقتضای مشرب عرفانی خود به ذکر حکمت الهی در خلقت آدم پرداخته است.

«فان ذکر ت غنیا لا افتقار به فقد علمت الذی من قولنا نعنی» [آشتیانی: ۴۰۴]: اگر بی‌نیازی را به خاطر آوری که نیازی ندارد آنگاه می‌دانی که مقصود ما چیست.

شاه نعمت الله: ذاتست غنی و افتقارش نبود محتاج به هیچ کار و بارش نبود  
«فالکل مربوط فلیس له عنه انفصال خذوا ما قلته عنی» [آشتیانی: ۴۰۵] پس همه به هم پیوسته‌اند، نیست چیزی که جدا باشد. آنچه من گفته‌ام فراگیر.  
شاه نعمت الله:

عالم از حق منفصل یا بیم نی  
بشنو از حق رو ز حق تاییم نی  
جام پر آبیم بر کف چون حباب  
لحظه‌ای ما خالی از آبیم نی  
«لو لا سریان الحق فی الموجودات و الظهور فیها بالصورة ما کان للعالم وجود» یعنی اگر نه تجلی  
هویت حق بودی در موجودات به صورت، یعنی به صفت، عالم را وجودی نبود، زیرا که  
سوی الله در حد نفس خود معدوم‌اند. به تعبیر شاه نعمت الله:

موجود به واجب الوجودند همه  
بودند ولسی هیچ نبودند همه  
از جود وجود جمله موجود شدند  
بی جود وجود بی وجودند همه  
«ثم بافهم فصلو مجمل القول و اجمعوا» حضرت امام خمینی در توضیح می‌فرمایند: یعنی با  
ذوق حاصل از تعلیم رسول الله (ص) حقیقت معارف و تجلیات حاصله برای انبیای عظام را در  
مراثی تفصیلیه که همان اعیان تابعه می‌باشند تفصیل ده. و به ارجاع هر کثرتی به احدیت جمع،  
در مقام جمع باشید. «واجمعوا بارجاع کل کثره الی احدیه الجمع» [آشتیانی: ۳۱۹].

از نظر حضرت امام، حقیقة الحقایق عبارت است از تجلی عینی قیومی به مقام جمعی  
احدی استهلاکی [آشتیانی: ۳۴۳]. امام خمینی کلام ابن عربی در فص آدمی را چنین خلاصه  
می‌کنند:

ان الانسان لما كان نشأته عامة لجميع شئون الاسمائي و الاعياني، حاصرةً للحقائق الالهية و الكونية، يكون مرآة لشهود الحقائق كلها؛ و يكون منزلته من الحق في رؤية الاشياء منزلة انسان العين من العين، و لهذا سمي انساناً. فالانسان الكامل كما أنه مرآة شهود الحق ذاته، كما أفاد الشيخ سابقاً، مرآة شهود الاشياء كلها [أشتياني: ٣٤٨].

«والاسماء و الصفات لازمة للوجود» حضرت امام در توضيح اين كلام معتقدند كه: بل هي عين الوجود في الحضرة الجمعية و مستهلكة في الحضرة الاحدية. و لما كان العالم ظهور حضرة الجمع، ففيه كل الاسماء و الصفات بطريق الظهور، و وزان الوجوب و زان سائر الاسماء و الصفات، فالعالم واجب بوجوب ربه، كما أنه حي ب حياة ربه، عالم بعلم ربه. ففي الخليفة يكون كل ما له فهي على صورته [أشتياني: ٣٨٧].

و اضافه مي کنند كه:

ان شهودنا للحق شهود انفسنا، فان الواصل الى مقام العلم يشهد عينه في الحضرة العلمية فيشهد الحق في حجاب عينه الثابتة [أشتياني: ٣٨٨].

حضرت امام در توضيح نحوه افتقار ما به حق مي نويسند:

و هذه الكثرة الافتقارية ليست مثل الكثرات الاخرى، بل هي تؤكد الوحدة و ترفع البيئونة و لهذا قال (ص): «الفقر فخري». فالعالم اذا كان في حجاب نفسه، يكون مفترقاً و ممتازاً بالافتراق البيئوني؛ و اذا خرج عن حجاب نفسه و تعلق بعز قدسه و افتقر و فنا عن ذاته، رفع الغيرية و اذا تم الفقر فهو الله» اي الهوية له لا لغيره» [أشتياني: ٣٩٠].

ايشان در شرح صفت «هيبت» كه از جمله صفات فعليه است متذكر شده اند كه هيبت ظهور جلال الهی در حضرت انسانی است همانگونه كه انس ظهور جمال الهی در نشئه انسانی است و در هر جمالی جلالی و در هر جلالی جمالی است [أشتياني: ٣٩٤].

از نظر ایشان حقایق عبارت است از اعیان و اسماء به احدیت جمع آنها و مفردات همانها هستند به اعتبار کثرت و تفصیلشان. پس «انسان کامل» که برای او احدیت جمع اسماء و اعیان است در این مقام برای او مظهریت احدیت جامعه است و دارای مقام کثرت تفصیلی است و به این واسطه مظهر حضرت واحدیت است [آشتیانی: ۵، ۳۹۴].

از آنجا که آدمی پیوسته عین حجاب بر خود است پس حق را جز از غیر حجاب درک نکند و اگر خود را بشناسد از ورای شناخت خود حق را بشناسد و انسان کامل مطلع بر حقائق اسماء در حضرت واحدیت از وراء حجاب عین ثابتش بر آن حضرت مطلع گردد... پس شناخت خود همان شناخت رب است [آشتیانی: ۳۹۸].

#### فص حکمة نفثیه فی کلمة شیشیه

در این فص، حضرت امام این نکته را اضافه نمودند که: انسان خود را نیز از ورای حجاب ادراک نکند چه رسد به ادراک حق «فلا یدرک نفسه فضلا عن ادراک الحق» [آشتیانی: ۴۱۶]. ایشان در باب وحدت وجود در این فص تأکید دارند که:

فان الذات الظاهرة فی مراتب التعینات المكتسبة كسوة الكائنات بمقام الاحدية  
جمعها فی المظهر ایتم، مقدمة علیها فی المظاهر ایخری و ایسماء المحاطة لرب  
المظهر الاتم، و بالجملة، تقدم المظهر الاتم علی الاسم «الرحمن» تقدم الله علیه  
بمقام أحديه الجمع المحیطة علی سائر ایسماء لمكان اتحاد الظاهر و المظهر،  
فان الذات بمقام جمعها مقدم علی نفسها  
[آشتیانی: ۴۶۹].

حضرت امام در توضیح آیه «الم تر الی ربک کیف مد الظل» معتقدند که: ظل مقام کثرت در وحدت و مد آن ظهور وحدت در ملابس کثرت است و ظل و مد متحد بوده و اختلاف آنها اعتباری است.

## فصّ حكمة سبوحیه فی کلمة نوحیه

به اعتقاد ابن عربی، خداوند در هر یک از مخلوقاتش به گونه‌ای ظهور می‌یابد و در هر مفهوم و مدرکی ظاهر و متجلی می‌گردد. اما از آنجا که انسانها همه تجلیات و ظهورات او را در مجالی و مظاهرش در نمی‌یابند، او از فهم آنان پنهان است، مگر آنها که می‌دانند عالم مظهر حقیقت حق است. اینان حق را در همه مظاهرش مشاهده می‌کنند. از نظر ایشان عالم عبارت است از اسم ظاهر حق و حق از حیث معنی و حقیقت، باطن و روح عالم است. پس ظاهر عالم اسم ظاهر حق و باطن آن اسم باطن حق است. با وجودی که مقتضی (اسم فاعل) غیر مقتضی (اسم مفعول) است. یعنی ربوبیت غیر مربوبیت است. لکن به اعتباری عین آن است [آشتیانی: ۳ و ۵۰۲]. ابن عربی همانطور که حدّ حق متعال با نظر به ذاتش محال است، حدّ او از حیث مظاهرش نیز محال است [ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی: ۲۷۱].

«فان قلت بالتنزیه کنت مقیدا فان قلت بالتشبیہ کنت محدا» [آشتیانی: ۵۱۰]: اگر تنزیه فرمایی

به قیدش گشته‌ای مایل و گر تشبیه می‌گویی به حدش بوده ای قائل

«فان قلت بالامرین کنت مسددا و کنت اما ما فی المعارف سیدا» [آشتیانی: ۵۱۰]

شاه نعمت الله:

جمع کن تنزیه و تشبیه ای پسر

تا که باشی عارف صاحب نظر

گر یکی گویی موحد خوا نمت

آن یکی را در حقیقت دو مکن

«فایاک فمن قال بالاشفاع کان مشرکا و من قال بالافراد کان موحدا» [آشتیانی: ۵۱۱].

شاه نعمت الله: دو مگو غیر شریک او مکن

بد بود این قول ای نیکو مکن

«و ایاک و التشبیه ان کنت ثانیا و ایاک و التنزیه ان کنت مفردا» [آشتیانی: ۵۱۱]: و اگر

موحدی واحد حقیقی را یکی دانی و اگر غیر او را با او اثبات آن غیر او را از جمیع وجوه غیر

او نگردانی، چه امر ثانی را که اثبات می‌کنی اگر هر دو را قدیم خوانی:

آن قول مشرکانست، تو مؤمنی نگویی

شاید که غیر توحید در دو جهان نجویی

**توضیح مطلب اینکه:** اگر چون علمای رسوم و حکمای محجوب به عقل مشوب، اثبات

اثنیت کنی و یکی را واجب می‌خوانی و دیگری را مستفیض از واجب الوجود، میدانی و

حادث می‌گویی و جائز نمی‌داری که واجب عین محدث باشد به وجهی از وجوه. چه وجود حادث ظلالی است مستعار و به مثل سرابی است متوهم و فی نفسه معدوم، و عقلا معدوم را تشبیه به واجب نکنند و اگر فائلی به حقیقت واحده که ظاهر است در مقام تفصیل به الوهیت و اگر جامعی میان تنزیه و تشبیه در مقام جمع و تفصیل.

شاه نعمت الله: مانده کون جامعی جامع باش بشنو ز من یک نفسی سامع باش  
«فما انت هو بل انت هو و تراه فی عین الامور مسرحا و مقیدا» [آشتیانی: ۵۱۲].  
شاه نعمت الله: ز آنرو که تویی او نه ای تا دانی بگذر تو از اینکه در حقیقت آنی  
اما به اعتبار تقید و احتیاج تو به وجود:

غیر اوئی و غیر خوانندت غیر مطلق به قید دانندت

اما در حقیقت هویت حقست که ظاهر است به هر صفتی از صفات الهیه و در هر مرتبه از مراتب وجود مسرح به حب ذات مطلقه و مقید به اعتبار هر صفتی از صفات متعدده. یعنی مطلق را در عین مقیدات به حسب ظهور وجود در مراتب موجودات مطالعه کن، و در بیان ظهور حق در موجودات به حسب استعدادات چون ظهور اشیاء در آیینه‌ها به حسب ظرفیت و اندازه و شکل آن آمده است:

«فالخلق خلق بهذا الوجه فاعتبروا و لیس خلقا بذاک الوجه فاذکروا» [آشتیانی: ۵۶۳].  
چون حق در مرایای اعیان ثابت‌ه که امور کلیه معقوله‌اند متنوع می‌نماید و هر حکمی که می‌کنند حق قبول می‌فرماید و به مظاهر خلقیه در غیب و شهادت ظهور کرده حق مشهود باشد و خلق معقول.

شاه نعمت الله: تشبیه که کرده‌اند بنگر تنزیه شنو به وجه دیگر

و چون اعیان ثابت‌ه ظاهرند و حق منزّه از صفات خلقیه و باقی در غیب ذات خود است:

هر چه بینی خلق باشد در نظر خواه اندر شمس و خواهی در قمر

حضرت امام خمینی<sup>(س)</sup> در تعلیق خود بر این فص به مسأله تشبیه و تنزیه اشاره داشته در

توضیح این کلام شیخ که می‌فرماید: «فان للحق فی کل خلق ظهورا خاصا»، معتقدند که: این

تعلیلی برای اصل مقصود در مقام تشبیه ثابت است، و اضافه کنند که: «فان الحق ظاهر فی کل شیء بحسبه».

«فهو الظاهر فی کل مفهوم و هو الباطن عن کل فهم» [آشتیانی: ۵۰۲].

حضرت امام این عبارت را چنین توضیح دهند که: «فهو تعالی مع ظهوره فی کل الحقائق محجوب عن کل فهم، فان المشاهدة الحضورية، و إن كانت واقعة، و لكن الإحاطة بجميع المظاهر غیر ممکن، إلا للکمل و الاقطاب» [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۰۲].

شیخ معتقد است که «فحدّ الألوهية له بالحقیقة لا بالمجاز». حضرت امام در توضیح این کلام می‌نویسند که: «فان التحدید بالالوهیه التي هی حد الانسان اجمالا ممکن، لا تفصيلا» [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۰۷].

حضرت امام به شرح قرب فرائض و قرب نوافل پرداخته، تفاوت میان آنها را با اشاره به روایات منظور داشته به قسمتی از زیارت جامعه کبیره استناد کنند که در آن خطاب می‌گردد: «اجساد کم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس» ایشان نتیجه قرب فرائض را تدبیر و تصرف به آنچه خواهند، دانند؛ در حالی که نتیجه قرب نوافل تخلق به اخلاق اله و فنای صفاتی است. آن چنانکه در حدیث قدسی به آن اشاره شده است که: «كنت سمعه و بصره» در قرب فرائض عبد تبدیل گردد به «اذن الله الواعیه و عین الله الناظره» و خدای تعالی به واسطه او می‌بیند و می‌شنود [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۰۷ و ۵۰۸] و قرب فرائض بعد از قرب نوافل حاصل گردد چرا که قرب نوافل استهلاك اسماء و صفات است در حالی که قرب فرائض استهلاك کلی ذاتی و صفاتی است که بقای فرد در بعضی از احیان را به دنبال دارد و به این وجه است که عبد سمع و بصر حق شود. حصول ولایت کلیه و ظهور برزخیت کبری پس از فرائض حاصل گردد که این غایت معراج صعودی پیامبر<sup>(ص)</sup> است و برای سایر انبیا و اولیا تبعی است و نه اصالتی [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۷۴].

ایشان همچنین به مسأله «کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت» در ضمن دعوت جهریه و اسراریه نوح<sup>(ع)</sup> اشاره دارند [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۱۴]. و جمع میان مقام تشبیه و تنزیه را بارها متذکر گردند [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۱۷]. و به آیه «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر» استناد

کنند که جامع میان وحدت و کثرت، جمع و تفصیل تنزیه و تشبیه، بلکه تمام مقامات اسمائیه است [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۱۷].

حضرت امام به مقام «تلوین» اشاره کرده، آن را به تلوینات قبل و بعد از وصول تقسیم می‌نمایند و تلوین پس از وصول را بالاترین مرتبه تلوین و بلکه «تمکین» می‌دانند [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۳۳].

امام خمینی با استناد به آیه شریفه «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن»، این مقام را مناسب با مقام محمدی دانسته‌اند و به توقیعی از امام زمان (روحی له الفداء) استناد کنند که عرضه داشته‌اند: «یا باطنا فی ظهوره و ظاهرا فی بطونه و مکنونه» [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۳۳] به نقل از: مناجات رجبیه: ۵۵۲].

### فصّ حکمة قدوسیه فی کلمة ادرسیه

پس از طرح حکمت خلقت و سریان عشق و ظهور و تجلی، و بیان قاعده تشبیه و تنزیه برای وقوف در مرتبه توحید، ابن عربی به شرح بهترین راه در اتخاذ طریق توحید می‌پردازد.

«جمع و فرق فان العین الواحده و هی الکثیره لاتبقی و لاتذر» [آشتیانی: ۵۶۴].

شاه نعمت الله:

جمع کن هر دو را به همدیگر  
در جمع سزد که حق بنمایی

جمع بنشین و هر دو را بنگر  
در عالم فرق، فرق آرابی

اما هرگاه عین واحده، یعنی ذات الهیه تجلی فرماید:

کثرت در دم هباء منثور شود  
حضرت امام خمینی در بیان اسماء ذات به کلامی از استادشان مرحوم شاه‌آبادی استناد جویند و آن را مخالف با تقسیم بندی شیخ اکبر محیی‌الدین نمی‌دانند. ایشان اسماء ذاتیه را عبارت دانند از: اسمائی که جهت ذات بر آن غلبه یافته است. از نظر حضرت امام خمینی (س)، بعضی از اسماء به نفس خود منشاء اثرند و برخی دیگر به تبعیت و تطفل از اسم دیگر، اگرچه پیدا شود او و غیر او مستور شود

به اعتبار دگر همه اسماء تابع اسم «الله» هستند که محیط و حاکم بر تمام اسماء است. اما عارف ناگزیر است از آنکه به کثرت و تفصیل نیز نظر داشته باشد. در این حالت است که گاه اسمی به خودی خود منشاء اثر نیست. مانند حیات و رب به معنای ثابت، که حیات موجود در این عالم مستند به آن اسم نیست، بلکه مستند به اسمی است که حیات تابع و لازم آن است [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۵۱].

حضرت امام خمینی وحدت را به اعتبار احدیت جمع کثرتش بهترین مثال برای حق داند و به این کلام از امام سجاد<sup>(ع)</sup> استناد کنند که عرضه داشته است: «لک یا الهی وحدانیه العدد». هر چند در نصوص دیگر انکار وحدت عددی به معنای وحدت در مقابل دوئیت و ... شده است [آشتیانی ۱۳۷۵: ۶ و ۵۵۵].

انسان نیز به واسطه آنکه وحدانیتش جامع تمام تعینات خلقیه و امریه است، پس خداوند، تعالی شأنه، بر صورت اوست و صورت انسان مثالی برای اوست [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۵۵]. «خلق الله آدم علی صورته».

حضرت امام به این نکته اشاره دارند که گاه نظر به تکثیر است که در این صورت تفاسیل است و گاه نظر به توحید است که در آن مقام در احدیت جمع مستهلک شده و دیگر تفاسیلی نیست. ایشان توضیح مطلب را به شرح دعای سحر ارجاع دهند که در آن گفته می‌شود: «اللهم انی أسئلك من أسمائک بأکبرها و کل أسمائک کبیره» [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۵۶].

### فصّ حکمة مهیمیه فی کلمة ابراهیمیه

در بیان اطلاق و تقیید حق، در مقام کثرت و وحدت، ابن عربی معتقد به وحدت حقه حقیقیه حق است و به آن اقرار می‌نماید.

«ففی حال أقر به و فی الاعیان اجحده» [آشتیانی: ۵۹۶].

شاه نعمت الله:

کنم اقرار عارفانه او

وحدت ذات حق نماید رو

ور به کثرت خیال بندد نقش  
انکار کنم اگر مقید بینم  
اقرار من ای خواجه و انکار همی  
فیعرفنی و انکره و اعرفه و اشهده:  
ترجمه: پس مرا می‌شناسد و او را انکار می‌کنم و او را می‌شناسم و می‌بینم.  
منکرى گر ترا کند انکار  
من مقرر به جان کنم اقرار  
فانى بالغنى و انا اساعده و اسعده:  
یعنی وجود مطلق یعنی ذات حق من حیث هی هی غنی علی الاطلاق است.  
شاه نعمت الله:

یاری یار را مجال نیست  
عالم اینجا بجز خیالی نیست.  
حضرت امام خمینی در این فص نیز به قرب فرائض و نوافل، تفاوت میان آنها و نتایجشان اشاره دارد که در ضمن مطالب مربوطه به آنها استناد شد.  
در تفسیر آیه «قل هو الله احد» ایشان ضمیر را ضمیر شأن ندانسته معتقدند که: ضمیر اشاره است به هویت غیبیه‌ای که نعوت در نزد آن مستهلکند و اسماء و صفات در برابرش مضمحلند. و «الله» اشاره دارد به احدیت جمع کثرات اسماء و صفات، و در آن اشاره‌ای است به اینکه ذات احدیت، همان ذات مستجمعه است بلکه همان ذاتی است که در تمام اسماء و صفات و اعیان ظاهر است.

ایشان به کلام استادشان استناد کنند که: «مستوریت عبد در حق و ظهور حق جز با فناء عبد و اضمحلال انیت او و اندکاکش به نحوی که از او اثر و خبری باقی نماند، حاصل نشود. و این نتیجه قرب نوافل است. پس «یکون الخلق جميع الاسماء» یعنی برای خلق به تنهایی اثری نیست و حیث قدسی «كنت سمعه و بصره»، اشاره به این مطلب است. یعنی برای عبد نه گوشى و نه چشمى و نه حکمى و نه اثرى نیست، و مستوریت حق در خلق و ظهور عبد جز با ارجاع عبد به مملکتش حاصل نگردد و آن بقاء بعد از فناء است که نتیجه قرب فرائض

می‌باشد «فالحق سمع الخلق و بصره»... حضرت امام پس از نقل این کلام استادشان می‌فرماید:  
«و عندی فی بعض ما أفاد دام ظلّه، نظر». آنگاه نظر خویش را این چنین بیان دارند که:

فان فی قرب التواقل لا یصیر العبد فانیاً حتی عن ذاته؛ بل هو مقام الفناء  
الصفاتی. و اما حصول الفناء التام، فهو الذی یکون عند قرب الفرائض. و عند  
ذلك، قد یصیر العبد المستهلك الآتیة مجذوباً غایة الجذبة، لا یمكن ارجاعه الى  
مملكته، فیصیر فی رتبه الملائکه المهیمه منخرطاً فی سلکهم. و قد یکون لا تقاً  
للأرجاع، فتشمله العنايه الآلهیه، فیرجعه الى مملكته غائماً فی تجارته، فتصیر  
نفسه نفس الكل و عقله عقل الكل و جسمه جسم الكل، الى غیر ذلك»  
[آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۷۸].

حضرت امام به کلامی در زبور آل محمد اشاره کند که عرضه دارد: «ضلت فیک الصفات و  
تفسخت دونک النعوت» و توضیح دهند که حق به مقام غیبش معبود نیست، چرا که غیر  
مشهود و غیر معروف است در حالی که معبود باید دائماً مشهود و معروف باشد، و عبادت  
دائماً در حجاب اسماء و صفات واقع گردد، حتی عبادت انسان کامل. جز آنکه انسان کامل  
عباد اسم اعظم الله است و غیر او عابد سائر اسمائند به حسب درجات و مقاماتی که در  
مشاهدات و معارف دارند... عبادت همچنانکه در اوائل سلوک محبوب به اسماء است به  
اعیان و مظاهر نیز مشوب است و اگر چه به جهت اتحادشان در حقیقت برای ظاهر است  
[آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۷۹].

حضرت امام به اصطلاح عماء و اختلاف آرا در تبیین آن اشاره دارند [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۸۴] و  
مراتب علم الهی و تقسیم آن را به علم مکنون مخزون و علم ملائکه و رسل بیان می‌دارند  
[آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۸۷].

حضرت امام، مآل غالب اسماء را رحمت داند و به کلام شیخ اکبر در فتوحات مکیه استناد  
کنند. ایشان این نظر را با نظر به جنبه تکثیر می‌دانند و الا از جنبه توحید در هر اسمی تمام  
اسماء منظوی است. او اول است از همان حیث که آخر است و آخر است همانگونه که اول  
است و در هر جمالی جلالی و در هر جلالی جمالی است [آشتیانی ۱۳۷۵: ۹۰، ۵۸۹].

حضرت امام ظلوم و جهول بودن انسان را به این معنا تبیین کنند که: «بمعنی المنزلة و الشأن، و إن كان شأنه التجاوز عن قاطبة الحدودات الامكانية و اندکاکه فی بحر وجوب الوجود» [آشتیانی ۱۳۷۵: ۵۹۱].

### فصّ حكمة حقیقه فی کلمة اسحاقیه

ابن عربی، در بحث از تسبیح عمومی عالم با زبان حال و قال، ابن عربی متذکر تفاوت تسبیح آدم با سایر موجودات شده است. سپس به تصحیح نظر آدم می‌پردازد. «و ذو الحس بعد النبت فالکل عارف بخلاقه کشفاً و ایضاح برهان» [آشتیانی: ۶۱۳].  
شاه نعمت الله:

ناطق و عالمند همه زنده سر  
این حال بشنو از بنده  
سری که ترا به نقل گردد معلوم  
ما را به حر این کشف گشته مفهوم  
«اما المسمی آدم فمقید بعقل و فکرا و قلاده الايمان» [آشتیانی: ۶۱۵]: اما آنکه آدم نام دارد در  
قید عقل یا فکر یا در بند ایمان است.  
و ان قلت هذا الحق قلت صادقا و ان قلت امرا اخر انت عابر [آشتیانی: ۶۲۷]: اگر بگویی این  
حق است راست گفته‌ای و اگر چیزی دیگر بگویی تو از حق گذشته‌ای.  
شاه نعمت الله: اگر گویی همه حقست، حقست و گر خلقش می‌خوانی خطا نیست  
«و ما حکمه فی موطن دون موطن ولکنه بالحق للحق سافر» [آشتیانی: ۶۲۷]: حکم خدای را  
انحصاری به موطن و مرتبه خاصی نیست بلکه او به حق و برای حق در همه جا ساری است.  
«اذا ما تجلی للعیون ترده عقول ببرهان علیه تثابر» [آشتیانی: ۶۲۷]: آنگاه که برای چشمها  
تجلی کند عقولی که بر برهان مداومت دارد او را رد می‌کند.  
«و تقبل فی مجلی العقول و فی الذی یسمی خیالا و الصحیح النواظر» [آشتیانی: ۶۲۸]: جلوه  
حق در مجالای عقلها و آنچه خیال نامیده می‌شود در برابر دیدگاه سالم پذیرفته می‌شود.

«یا خالق الاشیاء فی نفسه... انت لما تخلق جامع» [آشتیانی: ۶۳۰]: ای آفریدگار اشیاء در علم خود تو جامع همه آفریده‌های خویش هستی.

شاه نعمت الله:

موج و دریاییم و هر دو غیر آبی هست نیست در میان ما جز ما حجابی هست نیست «تخلق ما لایتهی کونه... فیک... فانت الضیق... الواسع» [آشتیانی: ۳۱ و ۶۳۰]: تو آنچه را نهایت ندارد در خود می‌آفرینی پس تو در عین وحدت، همه وجود را فرا می‌گیری. هم در وجود ضیق و مقید ظهور می‌کنی و هم در وجود مطلق.

شاه نعمت الله:

آفریده عالمی بی منتهی  
اولا در علم و خارج ثانیاً  
ضیق به اعتباری واسع به اعتباری  
رازبست با تو گفتم میگو به یار غاری  
«فمن وسع الحق فما ضاق عن خلق فکیف الامر یا سامع» [آشتیانی: ۶۳۱]: پس کسی که حق قلبش را فرا بگیرد قلبش برای خلق تنگ نباشد. پس ای شنونده کار چگونه است؟

شاه نعمت الله: دل بود آینه اهل نظر  
آینه بردار و در وی می نگر  
در دل آنکس که حق گنجیده است  
تنگدل کی باشد از خلق ای پسر

**توضیح مطلب اینک:** هر چه ظهور یافته و پدیدار گشته است از تجلی وجود حق متعال است، پس همه اشیاء در اوست. یعنی در علم او که عین ذات اوست. و او در ذات خود جامع مخلوقات غیر متناهی و محیط بر همه آنهاست که مخلوقات در ذات او مانند امواج بر دریا هستند. پس در حالی که ذات حق متعال به اعتبار احدیت ذاتش ضیق است که در آن مرتبه هرگز مجال ثنویت و تعدد نمی‌باشد، به اعتبار تجلی اسمائی، به ویژه تجلی به اسم «الواسع» متجلی در کل و محیط و واسع بر همه است، و در هر جا و هر چیزی موجود، هویدا و پیداست [آشتیانی: ۳۱، ۶۳۰].

«فوقاً یكون العبد ربا بلا شک... و وقتاً یكون العبد عبداً بلا افک» [آشتیانی: ۶۳۶]: گاه بدون شک بنده رب است و گاه بی هیچ دروغ بنده بنده است.

شاه نعمت الله: گاه سیدگاه بنده گاه سلطان گاه گدا گاه به خاک ره نشسته گاه بر اوج کبریا

«فان كان عبداً كان بالحق و اسعاً ... و ان كان ربا كان في عيشه ضنك» [آشتیانی: ۶۳۷]:  
اگر بنده باشد بوجود حق همه را فراگیرد و اگر بنده رب باشد در زندگی تنگ و سختی است.  
شاه نعمت الله: گر بنده سلطانی خوشوقتی و شادابی و ر خواجه‌ای از بنده پیوسته پریشانی  
پس بنده سلطان باش خرم شو و خندان باش و ر خواجه شوی میشو و ر خواجه گریان  
باش

«فمن كونه عبدا يري عين نفسه و تتسع الامال منه بلاشك» [آشتیانی: ۶۳۷].

شاه نعمت الله:

هر که باشد بنده بیند عجز نفس خود مدام گرچه امیدش بود از لطف سلطان والسلام

«و من كونه ربا يري الكون كله يطالبه من حضرة المُلک و المَلِك» [آشتیانی: ۶۳۷]

هر که او را خلیفه می‌گویند دین و دنیا هم از او جویند

«فكن عبد رب لاتكن رب عبده فتذهب بالتعليق و النار و السبک» [آشتیانی: ۶۳۸]: پس بنده

پروردگار باش نه رب بنده او. پس با این ادعا در آتش افتی و بسوزی.

بندگی کن که بنده‌ای ای یار پادشاهی به پادشاه گذار

و رکنی دعوی شریکی حق تخت و بخت نهاده‌اند زنهار

حضرت امام خمینی، معتقدند که: رسول الله (ص) متحقق به همه دایره وجود و مستجمع

تمام کمالاتی است که در همه عوالم غیب و شهود است و برای ایشان مقام برزخیت کلیه

است. ایشان مشیت مطلقه و فیض مقدس اطلاق است که هیچ کمال و وجودی خارج از

حیطه کمال و وجود ایشان نیست. ایشان تمام وجود ظلی و تمامش وجود است. وجود و

کمالی خارج از وجود آن نیست تا زیادی آن به کسی برسد (اشاره به اعطاء اضافه فضل به

عمر در متن فصوص) فیوضات وجودی و کمالاتی که از ایشان به دیگران می‌رسد به طریق

تجلی و تشآن است نه از طریق فضل و زیادت. بله آنچه فضل از وجود است همانا تعین و

عدم است و مازاد بر کمالات، آن چیزی است که مقابل کمال باشد [آشتیانی: ۶۲۲].

حضرت امام نقدی بر قول صاحب فصوص کرده و قول رسول الله (ص) را مناسب با حال  
محبوبین و جمهور مردم داند و نه مناسب حال و مقام ایشان آن چنانکه شیخ اکبر پنداشته  
است [آشتیانی: ۶۲۶].

امام خمینی قلب ولیّ مطلق را اوسع از فیض مقدس اطلاق دانسته و علت آن را  
استهلاکش در احدیت جمع خواند. آن چنانکه خدای تعالی فرموده است: «لایسعی أرضی و لا  
سمائی، بل یسعی قلب عبدی المؤمن» [آشتیانی: ۶۳۱].

### فصّ حکمة علیّه فی کلمة اسماعیلیة

در دیدگاه وحدت وجودی ابن عربی و پیروان ایشان، عبد به اعتباری عبد و به اعتبار دیگر رب  
است که به تعبیر حکمه «لو لا الاعتباریات لبطل الحکمه»:

«فانت رب و انت عبد لمن له الخطاب عهد ربی» [آشتیانی: ۶۵۰]: تو رب هستی و تو بنده‌ای  
برای کسی که در خطاب (الست بربکم) با او عهد بسته‌ای. «و قضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه»  
[اسری: ۲۳].

شاه نعمت الله:

معبود حقیقی همین است

گر داند و گر نداند این است

این سعادت را ز عبدالله بجو

بندگی اسم جامع کن نکو

«فکل عقد علیه شخص یحله من سواء عقد» [آشتیانی: ۶۵۱]: عقد در اینجا به معنی عهد  
است. یعنی هر شخصی از اشخاص او را عقیده عقدیست بنابر اسمی که حاکم بر اوست. به  
تعبیر شاه نعمت الله:

این هر دو به هم محب و هم محبوب است

آن عبدویست و این دگر مربویست

هر یک ز خُم وحدت جامی شراب خورده

هر یک به اعتقادی با هم خلاف کرده

اما عارف بالله که جامع عقاید مجموع است:

می می خورد ز هر جام یادش کند به هر نام خمخانه خاص او راست باشد عطای او عام

«فلم يبق الا الحق لم يبق كائن فما ثم موصول و لاثم بائن» [آشتیانی: ۶۵۳]: پس جز حق وجودی باقی نمی ماند آنجا وجود وابسته یا گسسته ای باقی نمی ماند.

چون نیست در دو جهان جز یکی کراست وصال عجب بود که یکی باشد از یکی مهجور «بذا جاء برهان العیان فلا أری بعینی الا عینه اذ اعاین» [آشتیانی: ۶۵۳]: پس نمی بینم مگر عین او را وقتی چیزی را به چشم می بینم.

**توضیح آنکه:** وجود حقیقت واحد است و آن را مثل و ضدی نیست. پس در شهود عارف این کون امکانی که مبدأ بینونت و منشاء کثرت است ناپدید گردد و جز ذات حق که عین وحدت است چیزی نمی ماند. بنا براین نه واصل و موصولی باشد و نه مباین و مفارقی، که همه چیز در عین وحدت حقیقی حق مستهلک گردد، و عارف که با دو عین بصر و بصیرت می نگرد جز عین حق چیزی را نمی بیند [آشتیانی: ۶۵۳].

عین او را بعین او دیدیم  
در دو آینه چون نمود یکی  
نیک بنگر که ما نکو دیدیم  
آن یکی در ظهور دو دیدیم  
«فلا تنظر الی الحق فتعریه عن الخلق» «و لاتنظر الی الخلق و تکسوه سوی الحق» [آشتیانی: ۶۵۶]: پس به حق بدانگونه که او را از خلق جداسازی نگاه نکن و به خلق از آن جهت که جامه غیریت بر آن بپوشانی نظر نکن.

شاه نعمت الله:

عینی به ظهور در همه اشیا بین  
بر دیده ما نشین و نیکو بنگر  
در وحدت ذات کثرت اسماء بین  
امواج و حباب و قطره و دریا بین  
«و نزّهه و شبهه و قم فی مقعد الصدق» «و کن فی الجمع ان شئت و ان شئت ففی الفرق»

[آشتیانی: ۶۵۶].

شاه نعمت الله:

گر می خواهی طریقه اهل کمال  
همه جا نزد تو یکی باشد  
این هر دو کمال جمع کن در یک حال  
آن یکی دو و دو یکی باشد

«فلا تفنى ولا تبقى ولا تفنى ولا تبقى» «و لا يلقى عليك الوحي فى غير و لا يلقى»  
[آشتیانی: ۸، ۶۵۷] نه فانی می‌شوی و نه باقی می‌مانی و نه فانی می‌کنی و نه باقی می‌گذاری و نه  
وحی را از غیر تلقی می‌کنی و نه به غیر القا می‌کنی.

شاه نعمت الله:

باقی نبود چون این چنین است	لا تبقى هم بیان این است
مطلقاً فانی نگردد عین تو	گرچه فانی می‌شود هر دم ز تو
باقی به تعیینی دو دم نتوان بود	دریاب که پیر ما چنین فرمود

«الفانى فان لم يزل و الباقي باق لا يزال» [آشتیانی: ۶۵۸]: پس القا نکند انسان کامل وحی را  
به ربوبیت خود الا در حق نفس خود، فافهم.

حضرت امام خمینی در تبیین این قول ابن عربی که گفته است: «إن للربوبية سرّاً و هو  
انت» بیان کنند که «فكما أن الحق ذاته ظاهر بصفاته و أسمائه و مظاهرها، كذلك العبد غيب  
بذاته ظاهر بأسمائه و صفاته» [آشتیانی: ۶۴۳].

### فصّ حكمة روحیه فی کلمة یعقوبیه

به تعبیر ابن عربی، جز وجود حق متعال وجودی نیست و هم اوست که به صور احوال یعنی  
به اقتضای اعیان و ذوات ممکنات در آنها ظهور و تعین یابد. پس تمام ممکنات و مخلوقات،  
ظهورات، تعینات، و شئون ذات حقند، و او وجود واحد است [آشتیانی: ۶۷۴].

شاه نعمت الله:

به معنی یکی و به صورت هزار	یکی را بگیر و هزارش شمار
لفظ دین معنیش چنین باشد	سخن اهل دل همین باشد

حضرت امام با توجه به مباحث پیشین در این فصّ تعلیقه‌ای در باب «وحدت وجود»  
ننگاشته‌اند.

### فصّ حکمه نوریه فی کلمة یوسفیه

از نظر حضرت امام خمینی ظلیت عالم به این معناست که: ظل عدم تنور محل از نور منیر است سایه، چیزی نیست در حالی که تصور می‌شود که چیزی است همانگونه که خیال می‌کنیم که عالم موجود است در حالی که با تحقیق عرفانی روشن گردد که موجود نیست. «ألا کل شیء ما خلال الله باطل» [آشتیانی: ۶۹۲].

و از نظر ایشان: «الظل الذی هو الوجود بحسب ظهوره و امتداده علی العالم من قبل وجود الذات الالهی» [آشتیانی: ۶۹۳] و «فنور الحق ممتد «علی» الأطلال، و هو نور الخالص، او «عن» الإطلال، و هو نور ظلی لصفاته و کدوره الإطلال، كما أن نور الشمس ممتد علی الزجاج و هو نور صافی، ثم یمتد عن الزجاج، و هو نور متلون» [آشتیانی: ۷۰۰].

### فصّ حکمة أهدیه فی کلمة هودیه

به تعبیر ابن عربی بنا بر اخبار صحیح حق تعالی عین اشیاست و اشیا محدود به حدود مختلفند، پس او با حدّ هر محدودی محدود است. بنابراین حدّ هر محدودی عین حدّ تعیین حق متعال است و او به صورت آن محدود متجلی است. پس او در صور و حقایق جمیع موجودات (مخلوقات و مبدعات) ساری و جاری است. اگر در موجودات سریان و ظهور نمی‌کرد هرگز موجودی تحقق نمی‌یافت. پس حق تعالی عین وجود محض است و به ذات خود محیط بر اشیا و حافظ آنها از انعدام است. یعنی او وجود حق و قیوم واحد است و هستی همه اشیا به وجود او قائم است. اگر نازی کند در هم فرو ریزند قالبها.

«اذا دان لك الخلق فقد دان لك الحق» [آشتیانی: ۷۱۳]: آنگاه که خلق منقاد تو شد حق منقاد تو شد.

«و ان دان لك الحق فقد لا یتبع الخلق» [آشتیانی: ۷۱۳]: چو حق مطیع تو شد گاهی خلق پیروی نمی‌کنند.

«فحقق قولنا فيه فقولى كله الحق» [آشتیانی: ۷۱۴].

شاه نعمت الله:

قول ما حقست و حق از ما شنو ترک باطل کن بیا بر حق گرو  
«فما فی الکلون موجود تراہ ما لہ نطق» [آشتیانی: ۷۱۴].

شاه نعمت الله:

هر چه باشد در وجود و هر که بینی در شهود باشد آن دستانسرای در گلستان وجود  
همه حقند و ناطق ای محرم ذکر حق بشنو از همه عالم  
«و ما خلق تراہ العین الا عینہ حق» [آشتیانی: ۷۱۵]: نیست خلقی که او را چشم بیند مگر  
آنکه عین او حق است.

«فہو الکلون کلہ و ہو الواحد الذی» «قام کونی بکونہ و لذا قلت یغذی» [آشتیانی: ۷۳۴].  
به تعبیر حضرت امام خمینی<sup>(س)</sup> این فص در مقام بیان احدیت ظهور است که از علم  
اذواق می باشد [آشتیانی: ۷۱۵].

موضوع علم الهی ذوقی، حق از حیث ارتباطش با خلق و ارتباط خلق با اوست، و مبادی  
آن امهات اسماء، یعنی اسماء ذاتیه و باقی مباحث، چون علم به اسماء صفاتی و افعالی و  
احکام آنها و ... مسائل آن است [آشتیانی: ۷۱۶].

در این فص نیز شاره‌ای است به وارده: «أن الله خلق آدم علی صورته دون سائر الأشياء». زیرا او مظهر اسم جامع الهی است. پس او صورت حق است بر اساس اسماء حسنی و امثال  
علیایی که بر اوست. اما غیر او مظهر تامی برای او نیست مگر در نظر استهلاکی که منافاتی با  
کثرت و مقام فرق ندارد [آشتیانی: ۷۳۴].

حضرت امام در تبیین آیه شریفه «هو الاول و الآخر»، می نویسد:

... أن العالم ظاهر الحق، فإن الظهور إذا اختص بالحق، و كذا  
الباطون، لم يكن لأحد ظهور و لا بطون، فيكون صور الخلاق ظهور  
الحق، لا ظهورها، و باطنها بطونه لا بطونها. فالعالم غيب مظهر، و الحق  
ظاهر ما غاب. و «الغيب» بمعنى عدم الوجود مطلقاً، لا وجود غيبی  
باطنی... «فالآخر عين الظاهر». و به نظر آخر، الظاهر عين الباطن، و

الاول عين الآخر. فهو ظاهر من حيث هو باطن، و بالعكس، و اول من  
حيث هو آخر، و بالعكس [آشتیانی: ۷، ۷۳۶].

### فصّ حكمة قلبیه فی کلمة شعيبه

ابن عربی در این فص وحدت وجود را به ترسیم کشد و فرماید: پژوهندگان معرفت حق در می‌یابند که کثرت واقع در عالم، در واحد حقیقی (همان وجود مطلقى که به صورت کثرت ظاهر شده است) موجود است. مانند قطرات در دریا، میوه در درخت و درخت در هسته، همچنانکه می‌دانند مدلول اسماء و صفات الهی از قبیل قادر، عالم، خالق، رازق، با وجود اختلاف معانی واحد است و به ذات واحد برمی‌گردد [آشتیانی: ۷۸۹] وی در توضیح این مطلب می‌فرماید: فمن ثمّ و ما ثمة و عين ثمّ هو ثمة [آشتیانی: ۷۷۷] چون عین واحده است که در مرایای متعدده رو نموده و در هر آینه ظهوری فرموده پس کیست که آنجاست و یا چیست که آنجاست و عین او آنجاست خواه اینجا و خواه آنجا.

شاه نعمت الله:

یک عین نموده روی بر دیده هر کامل چون نور عیان گشته در عاقل و لایعقل  
تمثال اگر بینی در آینه بسیارند اما که نماینده عینی بود ای عاقل  
«فمن قد عمه ای خصه و من قد خصه عمه [آشتیانی: ۷۷۷]: پس هر که عمومیت دهد او را،  
خاصش دانسته و هر که خاصش دانسته عمومیتش داده است.

شاه نعمت الله: آن عین وجود است و وجود است یکی هرگز نبود در آن یکی هیچ شکی  
«فما عین سوی عین فنور عینه ظلمه» [آشتیانی: ۷۷۷]: چون وجود عین واحده است پس عین  
خاص غیر عین عام نباشد.

ظلمت و نور هر دو یک ذاتند گرچه اندر ظهور آیاتند  
«فمن یغفل عن هذا یجد فی نفسه غمه» [آشتیانی: ۷۷۸] هر که از این معنی غافل باشد در  
روح خود تیرگی یابد.

هر که غافل بود از این معنی  
ماه در ابر باشدش یعنی  
حضرت امام خمینی در شرح این فص از **فصوص الحکم** به عوالم خمسۀ کلیه اشاره داشته  
و قلب را مختص به مقام احدیت جمع دانند و منظور از قلب در این خصوص، قلب تقی نقی  
است که برای آن نقطهٔ وسطیت میان اَسْمَاءِ ظَاهِرِه و باطنه است که از احکام و اوصافش  
محجوب نباشد [آشتیانی: ۷۶۴].

در توضیح این کلام شیخ اکبر که گفته است:

ولیسست نفسه بغير هوية الحق، ولا شيء من الكون مما هو كائن و يكون  
بغير هوية الحق، بل هو العين الهوييه. فهو العارف و العالم و المقر في هذه  
الصورة، و هو الذي لا عارف و لا عالم و هو المنكر في هذه الصورة الاخرى  
[آشتیانی: ۷۸۱].

حضرت امام خمینی در تعلیقهٔ خویش اضافه نمایند که: «أنه في نظر الوحده هو العارف و  
العالم و المنكر، فإن العالم عارفه و منكره صورة تجلياته تعالى، و هو الظاهر في كل شيء».

### فصّ حكمة ملكيه في كلمة لوطيه

در این فص نیز ابن عربی و شارحان کلام وی، به توضیح رابطه میان عبد و رب از دیدگاه  
عرفانی بر مبنای اصل وحدت وجود پرداخته‌اند: «فالكل منا و منهم و الاخذ عنا و عنهم»  
[آشتیانی: ۸۰۹]

شاه نعمت الله:

معنی دیگر بیا بشنو ز من	از زبان خلق اگر گوید سخن
از ما ستد و باز به ما بخشاید	آری عین ما را به ما بنماید
«الا یكونوا منا فنحن لاشک منهم» [آشتیانی: ۸۱۰].	به تعبیر شاه نعمت الله:
اسمائش غنیست از من و تو	آنجا که یکیست کی بود دو
فقد بان لك السر و قد اتضح الامر	و قد درج في الشفع الذي قبل هو الوتر

اگر یکی را دو بشماری                      آن یکی را دو نگهداری  
دو یکی باشد و یکی دو عجب              یاد دارش ز یاری از یاری  
حضرت امام خمینی برای اسما، مقام احدیت جمع را قائل است [آشتیانی: ۸۰۰].

### فص حکمة قدریه فی کلمة عزیریه

در این فص، حضرت امام خمینی، با استناد به کلام استادشان، به اشکال احیای موتی در این عالم پاسخ گفته، موت را موجب سلب علاقه صوری می‌داند و نه مادی، از این رو زیارت اموات را مشروع شمرده‌اند [آشتیانی: ۸۱۴]. همچنین، به مرتبه احدیت و اصطلاحات وارده در بیان آن اشاره می‌کنند [آشتیانی: ۸۱۴].

به تعبیر حضرت امام، ولایت تامه، إفناء رسوم عبودیت و ربوبیتی است که کنه عبودیت شمرده شده است. جز آنکه ظهور ربوبیت که از مختصات حق جلّ و علاست از سخت‌ترین امور برای اولیاست. چرا که مقام عبد کامل تذلل در برابر سید خویش است، و اظهار معجزات در بعضی از احیان در حقیقت اظهار ربوبیت حق در مظهر کامل است [آشتیانی: ۸۳۳].

### فص حکمة نبویه فی کلمة عیسویه

در این فص نیز سخن از وحدت شخصیه وجود است. به این معنی که عارف جز پیرامون حق بحثی ندارد. ابن عربی، در ارتباط با اعتقاد حلول خدا در صورت عیسی<sup>(ع)</sup>، معتقد است که حیرت بعضی موجب این اعتقاد شد که عیسی<sup>(ع)</sup> خداست که احیای موتی می‌کند و نسبت به کفر داده شدند. کفر به معنای ستر است زیرا آنان خدایی را که احیای موتی می‌کند در صورت بشری عیسی<sup>(ع)</sup> مستور داشتند. پس خدای تعالی فرمود: «لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح ابن مریم» [مانده: ۱۷]. پس جمع کردند بین خطا و کفر در تمام یک کلمه، نه به قولشان هو الله و نه به قولشان ابن مریم. مقصود این است که هویت حق تعالی به صورت عیسی<sup>(ع)</sup> متعین

شده و ظاهر گردیده است. چنانکه به صورت همه عالم در آمده است که «لاموثر فی الوجود الا الله». پس خداوند است که در این کلمات مؤثر است. اینکه آنان گفتند خداوند عیسی بن مریم است از جهت تعیین هویت حق به صورت عیسوی راست گفتند، و اینکه عیسی مسیح بن مریم است راست گفتند و لکن حصر حق تعالی در صورت عیسی نادرست و باطل است. زیرا همه عالم چه غیب و چه شهود صورت حق است نه عیسای فقط. پس کفر به اینکه صورت عیسی هویت حق است راست است اما حصر «الله» در مسیح باطل است.

شاه نعمت الله:

تا قدرت حق دری به عیسی بگشود      و ان ذات مطهرش به مردم بنمود  
 بگذشت هزار و هفتصد چهل تمام      شاید که بسی سال دگر خواهد شد  
 مظهر اسم جامع حق بود      اسم جامع به جمع خود بنمود

«فلولاه و لولانا لما كان الذی كانا» «فانا عبده حقا و ان الله مولانا» [آشتیانی: ۳، ۸۷۲]: اگر حق نبود که به اعیان ثابته عالم، اسماء و صفات و انوار کمالات را عطا فرماید و اگر اعیان نبود که آن تجلیات و احکام را به قدر قابلیت اجابت نماید، برای صور و معانی و اشباح و اجسام و ارواح عالم وجودی نبود.

«و انا عینه فاعلم اذا ما قلت انسانا» «فلا تحجب بانسان فقد اعطاک برهانا» [آشتیانی: ۸۷۳]: ما عین هستیم آن وقتی که می‌گوییم انسان. پس در پرده انسان بودن محجوب مشو که خدا به تو برهان داده است.

شاه نعمت الله:

سمع و بصرت چو حق بود حق شنوی      حق را بینی به حق و بر حق گروی  
 «فکن حقا و کن خلقا تکن بالله رحمانا»... و غذ خلقه منه تکن روحا و ریحانا»...  
 «فاعطیناه ما یدو به فینا و اعطانا»... «فاحیاه الذی یدری بقلبی حین احیانا» [آشتیانی: ۶، ۸۷۵].  
 دادیم تو را آنچه خدا داد بما      ما داد همی دهیم از داد خدا  
 گر نبودی حدوث عالم را قدم او که می‌شنود از ما  
 عجز ما قدرتش کند ظاهر فقر ما آن غنا کند پیدا

در ازل زنده کرد او دل ما دید زنده دلی ما آنجا  
تا ابد زنده‌ایم چون ز ازل زندگی یافتیم ما به خدا  
فکنا فیه اکوانا و اعیانا و ازمانا... «و لیس بدائم فینا و لکن ذاک احیانا» [آشتیانی: ۸۷۶].  
بودیم عیان زمان عیان نی یعنی که زمان در آن زمان نی  
مقدار و تعین نبود تا دانی دریاب زمانی نفس رحمانی  
لی مع الله وقت لایسعی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل  
هر نفس ما را ظهوری دیگرست  
هر زمان ما را حضوری دیگرست  
گهی هم صحبت آدم زمانی با ملک همدم  
دمی محتاج تائی نان دمی مستغنی از عالم  
تغییر بر حق متعال روا نیست اما انسان کامل گاه مفیض است و گاه مستفیض:  
گاه ز ساقی جام گیرد گاه دهد جامی به ما  
گاه با علام نشیند گاه باشد با خدا  
«بل هم فی لبس من خلق جدید».

هر نفس نو باوه مه پیکریم	هر دم از حالی به حال دیگریم
معنی در صورت آن بنگریم	هر زمان آینه‌ای پیدا کنیم
می‌نماید ز هر دو پوشیده	یک وجود است نور با ظلمت
که در او هست نور پوشیده	آخر شب غلس از آن می‌خوانند
روز و شب سلطان تویی	روز و شب گر جمع داری
در ظهور آمد دویی	گرچه یک نور است اما

حضرت امام خمینی، وجود حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> را فایض از اسم جامع حق دانند. از نظر ایشان فیض از حضرت الهیه بدون وساطت هیچ اسمی فایض نگردد. چرا که ذات اقدس الهی از حیث ذات بلکه از حیث مقام احدیش، غیر مربوط به خلق است و منشا آثار و فیوضات نیست. ایشان تحقیق در مطلب را به رساله **مصباح الهدایه** ارجاع دهند [آشتیانی: ۸۵۸].  
حضرت امام در بیان کیفیت سلوک و وصول و شرح «و کن حقاً و کن خلقاً» می‌فرمایند:

كن حقاً و خلقاً بحيث لا تحجبك الحقبة عن الخلقية، و لا الخلقية عن الحقبة،  
فتصير رحمتك رحمة بالله و بالوجود الحقاني. و طريق الوصول إلى هذا المقام  
الشامخ أن نجعل بالمجاهدات الحق غذاء الخلق متخللاً فيه تخلل الغذاء في  
المتغذى. فإن الحق باطن و الخلق ظهور الحق، اي، أن الخلق مقام الظهور،  
فارجع الظهور الى الباطن، فأعطه ما أعطاك، فتصير صاحب القلب الجمعي  
ايحدي [أشتياني: ۸۷۵].

### فصّ حكمة رحمانيه في كلمة سليمانيه

حق تعالی عین موجودات ظاهر است که خلق نامیده شده و به این اسم، ظاهر و آخر است،  
چون در صور موجودات ظاهر شده است اسم ظاهر حاصل است. و نیز اسم آخر برای عبد  
است به اینکه عبد نبود و سپس پیدا شد. به سبب توقف ظهور حق بر عبد و به سبب توقف  
صدور عمل از حق تعالی بر خلق، اسم باطن و اول به سبب عبد حاصل شد. پس خلق را که  
دیده‌ای اول را دیده‌ای و آخر و ظاهر را دیده‌ای و باطن را دیده‌ای. این معرفتی بود که  
«سلیمان از آن غایب نبود زیرا او از مرسلین است».

فطوبی لا یتوجه الا الیه	و لا یضع راسه الا بین یده
ما خیالیم و در حقیقت او	جز یکی در دو کون دیگر کو
هر که اسرار ما نکو دریافت	عارفی کاملی بود نیکو

حضرت امام خمینی در این فص ضمن تأکید بر معنای رحمانیت و رحیمیت در «بسم الله  
الرحمن الرحیم» [أشتياني: ۱۰، ۹۰۹] ایجاب رحمت بر ذات الهی را از جانب ذات الهی داند و نه  
به تأثیر عبد بر او چرا که فرمود: «کتب علی نفسه الرحمة» بدن آنکه تأثیری از عبد بر آن  
سبقت گیرد [أشتياني: ۹۱۳].

حضرت امام تقریباً تعلیقاً دیگری در بحث وحدت وجود در فصوص ندارند، اما در بیان  
قاعده فلسفی بسیط الحقیقه به ذکر این نکته پرداخته‌اند.

## قاعده فلسفی بسیط الحقیقه کل الاشیاء

یکی از غوامض مسائل حکمت متعالیه قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» است و قدم بسیاری از متفکرین در این مسأله لغزیده است. استدلال امام خمینی در مورد این قاعده چنین است:

اگر وجود دارای حد و نقص باشد وجود مطلق نیست. بلکه وجود مطلق آن است که هیچ نقص و تعینی نداشته باشد. همان وجود مطلق تمام وجود است. «تمام» هم باز ناقص است. یعنی وجود مطلق نمی‌تواند فاقد حیثیتی باشد، بلکه تمام اوصاف به طور مطلق و نه به طور متعین در او یافت می‌شود. وقتی صرف الوجود نور مطلق شد و وجود بلا تعین شد در این صورت باید جامع همه کمالات باشد. زیرا فقد هر کمالی، تعین می‌آورد و اگر چنانچه در مقام ذات ربوبیت یک نقطه نقص باشد و یک نقطه وجود نباشد در این صورت نقطه هم وجود پیدا نمی‌کند و چنین واجب الوجودی از اطلاق بیرون می‌آید و ناقص می‌شود. اگر ناقص شود، ممکن الوجود می‌شود. بنابراین واجب الوجود، کمال مطلق و جمال مطلق است [امام خمینی: ۹۰، ۱۸۹].

تأکید امام بر این نکته است که: «شیء با تعین خاص خود در ذات واجب الوجود نیست، زیرا سبب کثرت در ذات واجب الوجود می‌گردد و این خلاف بساطت ذات واجب الوجود است و موجب نقص می‌گردد. بنابراین منظور از این قاعده آن است که: واجب الوجود از آنجا که صرف الوجود است تمام کمالات موجودات را بدون تعینات خاص آنها داراست، اما واجب الوجود هیچ یک از آنها نیست و نمی‌تواند به هر یک از موجودات، واجب الوجود اطلاق کرد. زیرا موجودات دارای تعین و نقص می‌باشند ولی واجب الوجود، موجود مطلق و بلا تعین است. ... به عبارت ساده‌تر واجب الوجود صاحب تمام کمالات است و هیچ موجودی به جز آن صاحب تمام کمالات نیست و به همین علت حکما در بیان این قاعده گفته‌اند: «صرف الوجود کل الاشیاء و لیس بشیء منها». به این معنا که هیچ نقصی در صرف الوجود نیست و هر چه از سنخ کمال است را واجد است و همه موجودات ناقصند. بنابراین معنای «لیس بشیء

منها» [امام خمینی: ۱۲، ۱۱] این می‌شود که اگر واجب الوجود که همان صرف الوجود است بخواهد موجود دیگری باشد ناقص می‌شود، در حالی که موجود تمامی است که هیچ نقصانی در آن نیست و نمی‌شود که واجد کمالی نباشد، یعنی هر کمالی در هر موجودی است از اوست ولی به طور بساطت.

به تعبیر صدرای شیرازی، صاحب حکمت متعالیه: «هر بسیط حقیقی، به تمام وجوه، به وحدت خویش تمام اشیاء است و اگر غیر این باشد ذاتش از هویت امری و لا هویت امری دیگر (اگرچه تنها در عقل باشد) تحصیل و قوام یافته است. پس واجب الوجود از آن جهت که مجرد وجود و قائم به ذات خویش است (بدون آمیختگی به کثرت) چیزی از اشیاء از آن مسلوب نیست، پس او تمام اشیاء و کمال آنهاست و آنچه از او مسلوب می‌شود جز قصورات اشیاء نمی‌باشد. پس وجود همان واجب واحد حق است و غیر او باطل و آنچه معلول نامیده می‌شود در واقع هویتی جدای هویت علت و مفیض خود نیست که تا عقل در آنجا دو هویت مستقل اعتبار کند: یکی مفیض و دیگر مستفیض و چون تناهی سلسله وجودات از علل و معلولات به یک حقیقت واحد پایان می‌پذیرد، روشن می‌شود که تمامی موجودات را اصلی یگانه است که به ذات خویش بر موجودات افاضه شود و به حقیقت خود حقایق را تحقق می‌بخشد و تابش نور وجودش آسمانها و زمین را تابناک می‌کند و حقیقت اوست و باقی شوون اویند» [ملاصدرا شواهد الربوبیه].

## منابع

- آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۷۵). شرح فصوص الحکم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ابن عربی. محیی الدین. فتوحات مکیه.
- ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی.
- امام خمینی، روح الله. تفسیر سوره مبارکه حمد.
- ملاصدرا. شواهد الربوبیه.